

## الملحق ۳

### پیوست ۳

**هو الله سبحانه الواحد الأحد وكل من سواه خلقه**

**او، خداوند سبحان یکتای یگانه است، و هرچه غیر  
او، جملگی مخلوق اویند**

الله سبحانه وتعالى رد في القرآن الكريم على الذين قالوا إن لله سبحانه ابناً  
انفصل عنه أو وُلِدَ منه أو صَدَرَ عنه بمعنى أنه لاهوت مطلق صدر عن لاهوت  
مطلق، أو الذين يقولون إن الإنسان المخلوق يمكن أن يرتقي حتى يكون  
موصولاً باللاهوت المطلق، أي أن حقيقة هذا الإنسان تكون اللاهوت المطلق؛  
لأنه اتحد باللاهوت المطلق، وبهذا حسب تفكيرهم يكون اللاهوت المطلق قد نزل  
في الناسوت وبالجسد، أو بين الناس في إنسان منهم وهذا الإنسان يكون  
ابن الله.

خداوند سبحان و متعال در قرآن کریم سخن کسانی را که گفتند خداوند  
پسری دارد که از او منفصل یا از او متولد یا از او صادر شده باین معنا  
که از لاهوت مطلق، یک لاهوت مطلق دیگر حاصل شده مردود شمرده است؛  
همچنین عقیده آن عده را که می‌گویند انسان آفریده شده، می‌تواند تا آنجا  
ارتقاء یابد که به لاهوت مطلق برسد یعنی وی با لاهوت مطلق یکی شود و

خود در واقع به لاهوت مطلق تبدیل گردد کذب شمرده است. بر اساس نگرش این افراد، لاهوت مطلق در ناسوت و در جسد تنزل یافته یا بصورت یک انسان در بین مردمان متجلی گشته است، و این انسان، پسر خداست.

والحقیقة مع أنّ هذا الطرح العقائدي الذي تبناه العلماء غير العاملين باطل، ولكن الله سبحانه وتعالى ولرحمته خاطبهم وكلمهم حتى في تفاصيل التنظير لهذا الاعتقاد، فتجده تعالى يفصل لهم ويبين لهم مواضع الخلل في عقيدتهم.

در حقیقت با اینکه این دیدگاه اعتقادی، ساخته علمای غیرعامل بوده و باطل است، ولی خداوند سبحان و متعال از روی رحمتش، حتی در جزئیات چنین نظریه‌ای آنها را مخاطب قرار داده و با آنها صحبت کرده است. شما ملاحظه می‌کنید حق تعالی موضوع را برای آنان موشکافی می‌کند و آسیبها و نقصان نهفته در این عقیده را به آنها گوشزد می‌نماید.

قال تعالى: ﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [الأنعام: ١٠١].

خداوند متعال می‌فرماید: (پدیدآورنده آسمانها و زمین است، چگونه او را فرزندی باشد و حال آنکه او را همسری نیست. هرچیزی را او آفریده است و به هر چیزی داناست) [انعام: ١٠١].

﴿أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ﴾:

وهذا النقص التام الذي كلمهم الله به لا يمكنهم رده بأي شكل أو صورة؛ حيث إن معناه: إنكم تقولون بوجود ولد له سبحانه وتعالى، وهذا الولد هو لاهوت مطلق (أي أنه كامل مطلق وغني مطلق لا يفتقر لغيره)، فإن قلت إنه صدر منه وحده سبحانه وتعالى، فهذا يعني أن الإبن مطابق للأب تماماً -

وبغض النظر عن أنَّ الحقيقة البسيطة المطلقة يستحيل تعددها - فأَي معنى ،  
وأي حكمة من هذا الصدور، مع عدم وجود أي تمايز أو اختلاف أو تغاير  
يمكن تصوره؟! فهل تقولون إن الأب غير حكيم ليصدر أو ليلد ابناً له لا فائدة  
له سبحانه أو لغيره من صدوره؟!!

(چگونه او را فرزندی باشد و حال آنکه او را همسری نیست):  
و این نقض تامی است که خدا به وسیله آن با ایشان سخن گفته است و  
آنها به هیچ وجه قادر نیستند آن را رد کنند؛ زیرا معنایش این است: شما  
معتقدید خدای سبحان و متعال فرزندی دارد و این فرزند همان لاهوت مطلق  
است؛ یعنی کامل مطلق و غنی مطلق است و به دیگری نیازمند نیست. اگر  
بگویید این فرزند فقط از خدای سبحان و متعال صادر شده، به آن معناست که  
فرزند کاملاً با پدر مطابقت دارد با قطع نظر از اینکه حقیقت بسیط (غیر  
مُرکَّب) مطلق نمیتواند متعدد و چندگانه باشد. حال، در این صدور چه  
مفهوم و چه حکمتی نهفته است؟! و حال آنکه (اصولاً) هیچ تمايز یا اختلاف  
و تغییری که بتوان به تصور آورد وجود ندارد؟! آیا بر این باورید این پدر  
غیر حکیم است، چرا که فرزندی از او متولد یا صادر شده است که نه برای  
او سبحان و متعال سودی به همراه دارد نه برای دیگری؟!!

وإن قلت بوجود الاختلاف أو التمايز أو التغاير - كما يصرح النصارى اليوم  
إن الأقانيم متميزة - فهذا يحتم وجود لاهوت ثان ﴿..... صَاحِبَةٌ.....﴾ ليكون  
الابن صادراً عن الاثنين فلا يطابق أحدهما؛ لأنه صدر عنهما معاً، فهل أنتم  
تقولون بوجود اللاهوت الثاني (الصاحبة) الذي سبق الابن ([٧٤])!!!؟!

اگر به وجود اختلاف یا تمايز یا تفاوت معتقد باشید همان طور که نصاری  
امروزه چنین باور دارند و می گویند اقانیم از هم متمایزند این الزاماً  
بمعنای وجود لاهوت دوم است (... صَاحِبَةٌ...) تا پسر از دو تا صادر شده  
باشد که در این صورت مطابق با هیچ کدام نخواهد بود؛ چراکه او از هر دوی

اینها با هم صادر شده است. بنابر این آیا شما به وجود لاهوت دوّم (الصاحبة = همسر) که پیش از پسر بوده است اعتقاد دارید؟! [۷۴]

فاعلموا أنکم إن قلتم بوجود الابن فلا بد أن تقولوا بوجود اللاهوت الثاني (الصاحبة) قبله وإلا فكيف تقولون بوجود الابن (اللاهوت المطلق الذي صدر عنه) دون وجود اللاهوت المطلق الثاني (الصاحبة) ابتداءً معه سبحانه وتعالى، ووجود الإله المطلق الثاني (الصاحبة) ابتداءً معه سبحانه وتعالى محال؛ لأن اللاهوت المطلق حقيقة بسيطة مطلقة ولا يمكن أن تتعدد ﴿أَنْى يَكُونُ لَهُ وَوَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً﴾.

بدانید اگر به وجود فرزند معتقد هستید بهنجار باید قبل از او، به وجود لاهوت دوّم (الصاحبة = همسر) معترف شوید؛ وگرنه چطور بدون وجود لاهوت مطلق دوّم (الصاحبة) از پدید آمدن فرزند (لاهوت مطلق) که از آن حاصل شده است) دم می‌زنید؛ آن هم از همان ابتدای کار به همراه خداوند سبحان و متعال! موجود بودن اله مطلق دوّم (الصاحبة) در آغاز به همراه خداوند سبحان و متعال محال است؛ زیرا لاهوت مطلق، حقیقتِ بسیطِ مطلق است و نمی‌تواند متعدد باشد: (چگونه او را فرزندی باشد و حال آنکه او را همسری نیست).

وقال تعالى: ﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾ [المؤمنون: ۹۱].

و خدای متعال می‌فرماید: (خدا هیچ فرزندی ندارد و هیچ خدایی با او نیست؛ اگر چنین می‌بود هر خدایی با آفریدگان خود به یک سو می‌کشید و بر یکدیگر برتری می‌جستند، خدا از آنچه او را وصف می‌کنند منزّه است)

[مؤمنون: ۹۱].

أَيُّ إِن رَتَبْتُمْ مَا تَوْهَمْتُوهُ مِنْ وَجُودِ الْأَقَانِيمِ الثَّلَاثَةِ (أَوْ الْأَصُولِ الثَّلَاثَةِ) بِهَذِهِ الصُّورَةِ، فَقَلْتُمْ بِوَجُودِ الْأَبِّ (اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى)، وَاللَّاهُوتِ الْمَطْلُوقِ الثَّانِيِ الصَّاحِبَةِ (الابْنِ)، ثُمَّ صَدَرَ عَنْهُمَا اللَّاهُوتِ الْمَطْلُوقِ الثَّلَاثِ (الاقْنُومِ الثَّلَاثِ) الرُّوحِ الْقُدُسِ، فَالْكَلَامُ يَكُونُ فِي وَجُودِ اللَّاهُوتِ الثَّانِيِ ابْتِدَاءً مَعَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، فَهَلْ يَوْجَدُ تَمَازِيضٌ بَيْنَهُمَا أَمْ لَا؟ أَيُّ أَنْ كِلَيْهِمَا وَاحِدٌ؟

یعنی شما آنچه را که از اقانیم سه‌گانه (یا اصول سه‌گانه) پنداشتاید به این صورت سامان داداید و به وجود پدر (خدای سبحان و متعال) و لاهوت مطلق دوم یا همان صاحبۀ (پسر) معتقد شده‌اید؛ سپس بر این باورید که از این دو، لاهوت مطلق سوم (اقنوم سوم) یا روح القدس صادر شده است. سخن دربارهٔ لاهوت دومی است که در آغاز به‌مراه خدای سبحان و متعال بوده: آیا بین این دو تمایز و تفاوتی وجود دارد یا اینکه این دو یکی هستند؟

فَمَنْ يَخْتَارُ أَنَّ كِلَيْهِمَا وَاحِدٌ يَعُودُ عَلَيْهِ النِّقْضُ السَّابِقُ؛ لِأَنَّ الصَّادِرَ عَنْهُمَا مُطَابِقٌ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا، وَمَنْ يَخْتَارُ التَّمَايِضَ بَيْنَهُمَا سَتَنْتَقِضُ عِنْدَهُ أَلُوْهِيَّةُ الثَّانِيِ أَلُوْهِيَّةً مُطْلَقَةً؛ لَوُرُودِ النِّقْضِ عَلَيْهِ، فَالتَّمَايِضُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِالْكَمَالِ الْمَطْلُوقِ ﴿..... وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾.

کسی که بگوید این دو یکی هستند، نقض پیشین بر او وارد است؛ زیرا صادر شده از این دو، با هر دوشان مطابقت دارد؛ و کسی که معتقد باشد بین این دو تمایز و تفاوت وجود دارد، الوهیت مطلق بودن الوهیت دوم، عقیدۀش را نقض می‌کند؛ زیرا این نقض بر او وارد و بجاست و تمایزی نمی‌تواند باشد جز در کمال مطلق: (... و بر یکدیگر برتری می‌جستند، خدا از آنچه او را وصف می‌کنند منزّه است).

والعلماء غير العاملين لأنهم نكسوا فطرتهم وانقلبوا رأساً على عقب، قالوا إن لله ولداً سبحانه وتعالى عما يصفون ﴿أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إَفْكِهَمْ لَيَقُولُونَ \* وَوَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ [الصافات: ١٥١ - ١٥٢].

علمای غیرعامل از آن رو که فطرت خود را وارثگونه کرده اند و به قهقرا بازگشته اند گفته اند خداوند فرزندی دارد، «سبحانه و تعالی عما یصفون» (خداوند از آنچه توصیفش می کنند منزّه است): (آگاه باش که از دروغگویی شان است که می گویند: \* خدا صاحب فرزند است. دروغ می گویند) [صافات: ١٥١ و ١٥٢].

فلو أنهم عادوا إلى فطرة الله وتفكروا في آلاء الله لأنقذوا أنفسهم من هذا الهلاك المبين وتجنبوا الكلام فيما لا يعلمون، وكلام الإنسان فيما لا يعلم كذب ﴿إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾، قال تعالى: ﴿وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا \* مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾ [الكهف: ٤ - ٥].

اگر آنها به فطرت الهی بازگردند و در نعمتهای خداوند اندیشه کنند خود را از این هلاکت آشکار نجات می دهند و از سخنگویی درباره آنچه به آن دانشی ندارند باز می ایستند. سخن گفتن آدمی درباره چیزی که نمی داند دروغگویی است: (آنها دروغ می گویند). خدای متعال میفرماید: (و کسانی را که گفتند: خدا فرزندی اختیار کرد بترساند \* نه خود به آن دانشی دارند و نه پدران شان داشته اند. چه بزرگ است سخنی که از دهانشان بیرون می آید و جز دروغی نمی گویند) [کهف: ٥٤].

وأيضاً: نقض الله سبحانه وتعالى عليهم مبدأ تعدد اللاهوت المطلق من أساسه كيفما كان الاعتقاد به:

قال تعالى: ﴿قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [يونس: ٦٨].

در ضمن خداوند سبحان و متعال تعدد لاهوت مطلق و اعتقاد به چنین چیزی را به هر صورت که باشد از اساس مردود دانسته است: (گفتند: خدا فرزندی برگزیده است. منزّه است، بی‌نیاز است، از آن اوست هرچه در آسمان‌ها و زمین است. شما را برای آن سخن دلیلی نیست. چرا درباره خدا چیزهایی می‌گویید که به آن آگاه نیستید؟) [یونس: ٦٨].

﴿قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ﴾:

ومبدأ هذا النقض على كل من قال بتعدد اللاهوت المطلق - سواء بالبنوة أم بصورة أخرى يتوهمها من ضل عن سواء السبيل - هو أنّ الله قد أودع في فطرة الإنسان ما يميز به بين الحكمة والسفه ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ [الشمس: ٨]، فكل من استعمل هذا الميزان سيحكم بأن القول بتعدد اللاهوت مع عدم وجود مائز هو سفه ولا حكمة فيه. وبالتالي لا يبقى إلا القول بالتمايز، وهذا يُنقض بكلمة واحدة ﴿سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ﴾ فالتمايز في اللاهوت لا يكون إلا في الكمال، فيتعين فقر ونقص غيره فينتقض قول إن غيره لاهوت مطلق.

(گفتند خدا فرزندی برگزیده است؛ منزّه است؛ او بی‌نیاز است):

اصل این نقض برای کسانی که به تعدد لاهوت مطلق معتقد هستند (چه به صورت فرزند و چه به گونه دیگری که افراد انحرافیافته از راه راست می‌پندارند) این است که خداوند در فطرت آدمی، چیزی به ودیعه نهاده است که انسان با آن می‌تواند حکمت را از سفاهت (حماقت) باز شناسد: (سپس بدی‌ها و پرهیزگاری‌هایش را به او الهام کرد) [شمس: ٨]. هرکس این معیار را به کار گیرد قطعاً خواهد گفت اعتقاد به تعدد لاهوت آنها بدون وجود تفاوت، سفاهت است و چنین چیزی خالی از حکمت است. لذا تنها چیزی که

می‌ماند موضوع تمایز و تفاوت بین این دو است، که این نیز با یک جمله نقض می‌شود: ﴿سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ﴾ (خدا منزّه است، باین‌که نیاز است). تمایزی در لاهوت نیست، مگر در کمال، که فقر و نقص در غیر او را مشخص و در نتیجه وجود لاهوت مطلق غیر از او را نقض می‌کند.

أما بالنسبة لمسألة ارتقاء الإنسان، فإن الله خلق الإنسان وأودع فيه الفطرة التي توّاهلته إلى الارتقاء حتى يكون أسماء الله وصورة الله وتجلي الله والله في الخلق، ولكنه مهما ارتقى لن يكون لاهوتاً مطلقاً ولا غنياً مطلقاً، بل يبقى مخلوقاً وفقيراً إلى الله سبحانه وتعالى ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ [النور: ٣٥]، يكاد لا أنه يضيء من نفسه فيكون لاهوتاً مطلقاً، فكل من سواه خلقه وفقراء إليه سبحانه وتعالى ﴿مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [مريم: ٣٥].

در خصوص موضوع ارتقای انسان، خداوند انسان را آفرید و در او فطرتی به‌ودیعه گذاشت که با آن، این شایستگی را یافته است تا به‌انجا صعود کند که اسماء الله و صورت الله و تجلی خدا و خدای در خلق شود؛ لیکن انسان هر قدر هم اوج بگیرد و ارتقا یابد، باز هم لاهوت مطلق و غنی مطلق نخواهد شد؛ بلکه مخلوق و نیازمند به‌رگاه خداوند سبحان و متعال باقی می‌ماند: (نزدیک است روغنش روشنی بخشد هر چند آتش به آن نرسیده باشد، نوری افزون بر نور دیگر، خدا هر کس را که بخواهد به نورش راه می‌نماید) [نور: ٣٥]؛ «نزدیک است» به این معنا نیست که از «خودش روشنی می‌بخشد» تا به این ترتیب، لاهوت مطلق شود؛ چرا که هر چه غیر از او، مخلوق خداوند بوده و نیازمند خداوند سبحان و متعال است: (نسزد خداوند را که فرزندی بر گیرد؛ منزّه است، چون اراده کاری کند می‌گوید «باش»، پس می‌شود) [مريم: ٣٥].



وفي هذا النقض المتقدم الذي جاء في القرآن الكريم كفاية لمن ألقى السمع وهو شهيد.

در این نقض که در قرآن کریم آمده است پیام کافی وجود دارد، برای صاحب‌دلان یا آنان که با حضور قلب گوش فرامی‌دارند. [۱]

[۱] - (در این سخن برای صاحب‌دلان یا آنان که با حضور قلب گوش فرامی‌دارند اندرزی است). (ق: ۳۷) (مترجم)

أما قولهم إنه واحد أحد مع قولهم بالأقانيم الثلاثة المتمايزة المستقلة بذاتها التي يرسل بعضها بعضاً حسب اعتقادهم وقولهم بوجود علاقة بينها كعلاقة البنوة والأبوة .... الخ، فهو قول يعلمون أنه سفيه ([۷۵])، وإلا كيف تجتمع الوحدة الأحادية مع تعدده وتجزئته وتمايز أجزائه وإن لم يسموها أجزاء.

آنها از یک سو عقیده دارند خداوند، یکتا و یگانه است و از سوی دیگر به اقانیم سه‌گانه‌ای معتقدند که از هم متمایز و در ذات خود مستقل‌اند و طبق اعتقادی که دارند، هر یک، دیگری را ارسال می‌کند و ایمان به اینکه بین این‌ها رابطه‌ای از نوع رابطه پدر فرزندی برقرار است و... این نظریه‌ای است که خودشان هم می‌دانند از روی بی‌خردی است؛ [۷۵] وگرنه چطور می‌شود یگانه واحد با تعدد و اجزا و تمايز اجزایش یکجا جمع شود، حتی اگر آنها را اجزا نام نهند؟!

ولو أعرضنا عن كل ما تقدم فبيان باطلهم يكفيه هذا البيان إن كانوا يعقلون، وهو:

إنَّ الله نور لا ظلمة فيه، وكل عوالم الخلق هي نور مختلط بالظلمة وموجودات ظهرت بتجلي نوره سبحانه في الظلمات، ولذا فلا يمكن اعتبار أن الله قد حل في مخلوق أو ظهر في مخلوق ظهوراً تاماً في عوالم الخلق - كما يدعون بعيسى وروح القدس - ؛ لأن معنى هذا أنها لا تبقى بل تفتنى ولا يبقى إلا نور

لا ظلمة فيه، أي لا يبقى خلق بل فقط الله سبحانه وهو نور لا ظلمة فيه، ولذا قلنا وكررنا إن محمداً يخفق بين اللاهوت والأنا والإنسانية، وأكدت هذا لكي لا يتوهم متوهم أن الله - وهو نور لا ظلمة فيه - يحل في عوالم الخلق تعالى الله علواً كبيراً، والأمر بين واضح فمعنى ظهور النور الذي لا ظلمة فيه في عوالم الخلق ظهوراً تاماً هو فناؤها واندثارها ولا يبقى لها اسم ولا رسم ولا معنى، بل لا يبقى إلا الله النور الذي لا ظلمة فيه تعالى الله علواً كبيراً.

اگر همه آنچه را که تاکنون برای بطلان این عقیده گفته‌ایم کنار نهیم، مطلب زیر برای آنها کافی خواهد بود اگر به خرد اندیشه کنند:

خداوند نوری است بدون ظلمت، و تمام عوالم خلقت، نور همراه با ظلمت هستند. موجودات نیز با تجلی نور خدای سبحان و متعال در ظلمات تجلی و ظهور یافته‌اند؛ لذا امکان ندارد در عوالم خلقت، خداوند در مخلوقی حلول یابد یا بطور کامل در او ظهور نماید (همان‌طور که در خصوص عیسی و روح القدس چنین ادعایی دارند)؛ زیرا معنای این سخن آن است که چنین موجودی نمی‌تواند بقا یابد؛ بلکه فانی می‌شود و جز نور بی‌ظلمت چیز دیگری بر جای نمی‌ماند؛ به عبارت دیگر خلق باقی نمی‌ماند، بلکه فقط خدای سبحان که نوری بی‌ظلمت است بر جای می‌ماند. بر همین اساس است که ما بارها گفته‌ایم و تکرار کرده‌ایم که محمد بین لاهوت و انانیت و انسانیت در نوسان است. من بر این مطلب تأکید ورزیده‌ام تا کسی گمان نکند خداوند (که نوری بی‌ظلمت است) در عوالم خلقت حلول می‌یابد، تعالى الله علواً كبيراً. قضیه کاملاً روشن است: معنای ظهور تام نور بی‌ظلمت در عوالم خلق، به معنی فنا و محو شدن آن است؛ به گونه‌ای که نه اسمی و نه رسمی و نه معنایی از آن بر جای نمی‌ماند؛ بلکه فقط خداوند یعنی نوری که هیچ ظلمتی در آن راه ندارد باقی می‌ماند؛ تعالى الله علواً كبيراً.

**[۷۴]-** وهذا أيضاً أمر فطري وعقلي وهو أنّ الحقيقة البسيطة المطلقة لا يمكن أن ينفصل عنها شيء مغاير لها أو متميز عنها، ولا يمكن أن يكون فيها أقسام أو أجزاء أو أصول أو أقانيم كما يسمونها متميزة؛ لأن هذا يعني إنها حقيقة مركبة وليست بسيطة، والتركيب دلالة الافتقار وينفي عنها الغنى، وبالتالي لينفصل شيء ما متميز عن الحقيقة البسيطة المطلقة لابد من وجود حقيقة بسيطة مطلقة أخرى، وهذا أمر محال؛ لأن الحقيقة البسيطة المطلقة واحدة ولا يمكن أن تتعدد.

**[۷۴]-** این بطور فطری و عقلی پذیرفته شده است از حقیقتِ بسیطِ مطلق نمی‌تواند چیزی صادر شود که مغایر یا متمایز با آن باشد و نمی‌تواند در آن، گونه‌ها، اجزا، اصول یا اقانیم متمایز به آن صورتی که ایشان نام نهاده‌اند وجود داشته باشد؛ زیرا در این صورت به این معنی خواهد بود که آن حقیقت، حقیقتِ مرکب بوده است، نه بسیط، و مرکب بودن، دلالت بر فقر و نیاز دارد و بی‌نیازی و غنی بودن را نفی می‌کند؛ بنابراین برای جداسازی متمایز از حقیقتِ بسیطِ مطلق باید حقیقتِ بسیطِ مطلق دیگری هم وجود داشته باشد که این، محال است؛ چرا که حقیقتِ بسیطِ مطلق، یگانه است و نمی‌تواند متعدد باشد.

**[۷۵]-** ولهذا تجدهم دائماً يقولون: إنّ الثالوث غير معقول ولا يدرك بالعقل، ولكن يجب الإيمان به.

**[۷۵] -** از این رو می‌بینیم آنها مرتب می‌گویند: اقانیم سه‌گانه، عقلانی نیست و با عقل درک نمی‌شود، ولی ایمان به آن، واجب است.